

دموکراسی و توزیع قدرت در افغانستان

محمدعلی نجفی^۱

چکیده

دموکراسی موضوعی است که همیشه در حال تغییر و تکامل یافتن است. اگر چه چیزهایی وجود دارد که بسیاری معتقدند به دموکراسی مرتبط می‌باشد، مانند برابری انسان‌ها در حقوق، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و آزادی بیان و برگزاری انتخابات آزاد که تمام این‌ها نزد قانون برابر است. این نوشته با روش کتاب‌خان‌های و مطالعات اسنادی انجام شده است و سؤال اصلی در این تحقیق این است که چه نوع ساختار قدرت و نظام سیاسی می‌تواند به برقراری ثبات سیاسی و نظام سیاسی عادلانه و نیز نهادینه سازی دموکراسی در افغانستان کمک نماید؟ نتیجه آنکه برای مدیریت بحران قومی در افغانستان یا باید به شیوه اقتدارگرایانه عمل کرد یا از شیوه دموکراتیک و از نظریه‌های مهندسی سیاسی مدیریت بحران بهره گرفت. مجموعه شرایط اجتماعی و سیاسی داخلی افغانستان و شرایط بین‌المللی عملاً امکان کنترل بحران قومی از طریق تسلط اقتدارگرایانه را منتفی می‌سازد. تجربه طالبان نمونه کاملاً مشخصی برای شکست شیوه اقتدارگرایانه برای کنترل بحران افغانستان است. درباره دموکراسی اکثریتی و ناکارآمدی و مخاطرات آن برای افغانستان نیز سخن گفته شد. در رابطه با دموکراسی انجمنی نیز بیان شد که این رویکرد به علت توجه و تکیه بیش از اندازه به نخبگان، مناسب جامعه افغانستان نیست و اینکه از این رویکرد در موافقت‌نامه اسلام آباد بهره گرفته شد که عملاً به شکست انجامید.

کلید واژه‌ها: دموکراسی، نظام سیاسی، افغانستان، بحران قومی، ساختار قدرت.

۱. کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی و کارشناسی علوم قران و حدیث جامعه المصطفی ﷺ العالمیه

مقدمه

واژه «دموکراسی» یک کلمه یونانی بوده که به مفهوم «حکومت مردم» می‌باشد. مفکوره دموکراسی برای هزاران سال مورد بحث بوده است، اما هیچ نوع تعریف مشخص از برداشت دموکراسی در میان مردم جهان وجود ندارد که همه با آن موافق باشند. دموکراسی موضوعی است که همیشه در حال تغییر و تکامل یافتن است. اگرچه چیزهایی وجود دارد که بسیاری معتقدند به دموکراسی مرتبط می‌باشد، مانند برابری انسان‌ها در حقوق، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و آزادی بیان و برگزاری انتخابات آزاد که تمام این‌ها نزد قانون برابر است؛ این به نام حکومت دموکراتیک یاد می‌شود. حکومت دموکراتیک امروزه یکی از معمول‌ترین حکومت‌ها در جهان است و سیستمی است که ما در صدد رسیدن به آن هستیم. دموکراسی نیاز به گفتگوی محترمانه دارد. این در برگیرنده شنیدن نظرات و دیدگاه‌های دیگران ابراز نظر و دیدگاه خود است. برای یک دموکراسی کاربردی ضروری است که اتباع یک کشور فکر نمایند که آن‌ها نیز بخشی از جامعه هستند. آن‌ها باید قادر به تأثیرگذاری در انتخابات عمومی باشند، از سوی دیگر همچنان باید احساس کنند که می‌توانند در زندگی روزمره‌شان، در مکتب، در کار و فامیل خود تغییر ایجاد کنند.

ساختار فعلی قدرت در افغانستان اگرچه منازعات قومی را از شکل عریان و خشونت آن خارج ساخته و آن را در قالب نهادها و ساختارهای قدرت در دولت قرار داده است، اما به نظر می‌رسد نتوانسته است ساختاری عادلانه و غیر تبعیض‌آمیز را برقرار سازد، طوری که همه اقوام کشور را عادلانه در خود سهیم سازد.

ساختار فعلی نظام سیاسی در افغانستان، از ثبات و کارایی لازم برخوردار نمی‌باشد و حتا بیم آن می‌رود که در صورت فراهم شدن شرایط و مقدمات لازم، کشور بار دیگر به سوی منازعات قومی سوق پیدا کند. سؤال اصلی در این تحقیق این است که چه نوع ساختار قدرت و نظام سیاسی می‌تواند به برقراری ثبات سیاسی و نظام سیاسی عادلانه و نیز نهادینه سازی دموکراسی در افغانستان کمک نماید؟ فرضیه این تحقیق این است که با توجه به مخاطرات دموکراسی اکثریتی برای جامعه افغانستان، «تقسیم قدرت» با رویکرد «همگرایی»، می‌تواند باعث همگرایی قومی در افغانستان شود و دموکراسی را

در کشور نهادینه سازد. بر همین اساس این تحقیق از دو بخش تشکیل شده است؛ در بخش اول مفاهیم اصلی و چارچوب نظری تحقیق توضیح داده می‌شود و در بخش دوم با نگاهی به ساختار سیاسی افغانستان به تطبیق الگوهای تقسیم قدرت در افغانستان پرداخته خواهد شد.

۱. مفهوم‌شناسی دموکراسی

دموکراسی یکی از مظاهر اساسی مدرنیسم و توسعه در عرصه سیاسی به شمار می‌رود. دموکراسی حکومت به وسیلهٔ مردم است. این تعریفی است که بیشتر کتاب‌های لغت آورده‌اند و احتمالاً تعریفی است که با تأیید همگانی روبه‌رو است و با ریشه‌شناسی اصطلاح نیز مطابقت دارد. دموکراسی واژه‌ای یونانی است که از «دموکراتیا» ریشه گرفته است، دموکراتیا از دو بخش دمو (مردم) و کراتوس^۱ (حکومت)، تشکیل شده و بنابراین به معنای نظام سیاسی است که در آن مردم و نه شاهان یا اشراف حکومت می‌کنند. دموکراسی به عنوان یک نظام سیاسی امروزه جهانی شده است. یعنی اکثریت کشورها دارای نظام دموکراتیک می‌باشد و یا خود را دموکراتیک محسوب می‌کنند. در نظام دموکراتیک منشأ مشروعیت مردم هستند، و این یکی از تحولات اساسی و جدی در شیوه حکومت‌داری در دنیای امروز است.

در سال ۵۰۹ ق.م در نتیجه اصلاحات کلیستن^۲، قانونگذار آتنی، اداره جامعه آتن به دست روستاییان افتاد و از آن پس اندک‌اندک حکومت آتن را دموکراسیا^۳ یعنی حکومت روستاییان نامیده‌اند و بعد از این دموکراسی گسترش یافت و اسمی عام برای حکومت‌هایی که به دست مردم اداره می‌شوند، شد. (آشوری، ۱۳۵۸: ۸۹)

به اعتقاد مجتهد شبستری، در هر جامعه‌ای یا دموکراسی وجود دارد و یا دیکتاتوری و حد واسط دموکراسی و دیکتاتوری متصور نیست. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۱۴۴) در

^۱. Demos

^۲. Cratous

^۳. Celestin

^۴. Demokratia

مقابل دیوید بیتهام و کوین بویل در تعریفی که از دموکراسی برای یونسکو ارائه کردند، به درستی این مفهوم را طیفی می‌دانند:

وجود دموکراسی مستلزم دو اصل کلی نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری‌های جمعی و داشتن حق برابر در اعمال این نظارت می‌باشد. هر اندازه که این دو اصل در تصمیم‌گیری‌های یک اجتماع بیشتر تحقق یابد، آن اجتماع دموکراتیک‌تر خواهد بود. دموکراسی امری مطلق نیست که یک اجتماع به طور کامل از آن برخوردار شود و یا به طور کلی از آن بی‌بهره باشد». (بیتهام و بویل ۱۳۷۶: ۱۸-۱۷)

البته مراتب داشتن دموکراسی در اینجا با کمی تسامح مطرح شده است، چرا که مشکک بودن، فرع ذات داشتن است، درحالی که دموکراسی ذات ندارد. (حقیقت، ۱۳۸۲: ۴۸) از آنجایی که دموکراسی ذات ندارد، تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است. برخی محتوای اصلی دموکراسی را تبدیل رای به قانون توسط مردم (ملکیان، ۱۳۸۲: ۵۶) و برخی دیگر آن را یک نظریه و یک روش می‌دانند.

دموکراسی انواع مختلفی دارد و در واقع ما با انواع دموکراسی روبه‌رو هستیم. دیوید هلدر در کتاب مدل‌های دموکراسی از ۹ مدل دموکراسی نام می‌برد. (هلدر ۱۳۶۹)

حسین بشیریه نیز از دموکراسی مستقیم، دموکراسی اجتماعی، دموکراسی صنعتی، دموکراسی مسیحی و دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی منافع و گروه‌ها بحث می‌کند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۹۰-۱۷۵) دموکراسی می‌تواند با دین و حکومت دینی جمع شود. به اعتقاد بشیریه، دموکراسی مفهوم پیچیده و چند بُعد دارد و در عمل نیز اغلب حکومت‌ها برخی از وجوه دموکراسی و برخی از وجوه رژیم‌های غیر دموکراتیک (همانند نظام‌های الیگارشی و اشرافی) را ترکیب کرده‌اند. به علاوه پسوند‌های گوناگونی، به دموکراسی افزوده‌اند. مثل «دموکراسی ارشادی» و «دموکراسی دینی». (بشیریه ۱۳۷۸: ۲۲-۲۳) به اعتقاد سروش نیز دین و دموکراسی قابل جمع هستند:

جامعه دموکراتیک دینی، جامعه‌ای برخاسته از انفکاک منطقی دموکراسی و لیبرالیسم است. مخالفان دموکراسی دینی چنین قیاسی در سر می‌پروراند که دموکراسی عین لیبرالیسم یا لازمه آن است و لذا دین‌داری با دموکراسی

قابل جمع نیست، اما مقدمه اول سقیم است و لذا قیاس آن عقیم. (سروش ۱۳۷۶: ۳۲۲)

۱. کلیات و چارچوب نظری و مفهومی

۱.۱. الگوهای مدیریت منازعات قومی

حاکمان در جوامع ناهمگون از روش‌های گوناگونی برای حل کشمکش‌های قومی و مدیریت منازعات قومی استفاده کرده‌اند. در بسیاری از کشورهای جهان سوم از روش‌های غیردموکراتیک و اقتدارطلبانه برای حل اختلافات و کشمکش‌های گروهی استفاده شده است. برخی از این روش‌ها عبارت‌اند از:

۱.۱.۱. یکسان‌سازی اجباری

این روش که به استعمار فرهنگی نیز معروف شده است، به تلاش یک گروه مسلط برای نابودی فرهنگ گروه‌های خاص دیگر و وادارسازی آن‌ها به پذیرش فرهنگ مسلط اشاره می‌کند. استفاده از زبان، مذهب و رسوم خاص ممنوع می‌شود و مجازات‌هایی برای سرپیچی از این قانون وضع می‌شود. چین این سیاست را در رابطه با مناطق ترک‌نشین خود و عراق در رابطه با مناطق کردنشین خود اعمال کرده‌اند.

۱.۱.۲. بیرون راندن اجباری

به خلاف روش یکسان‌سازی زوری که در آن یک گروه خاص ناچار است فرهنگ خود را رها کند، بیرون راندن زوری بر رفع این مشکل از طریق بیرون راندن گروه از کشور تمرکز دارد. بهترین نمونه این روش بیرون راندن حدود ۷۴۰۰۰ آسیایی از اوگاندا در ۱۹۷۲ میلادی بود.

۱.۱.۳. نسل‌کشی

هنگامی که دست‌زدن به یکسان‌سازی زوری غیر ممکن است یا مطبوع نیست و بیرون راندن زوری نیز غیر ممکن می‌شود، گروه‌های مسلط برای نابودی و محو یک

فرهنگ متفاوت به کشتار مردمی که دارای آن فرهنگ هستند دست می‌زنند. کشتار یهودیان توسط رژیم نازی نمونه برجسته این سیاست نسل‌کشی است. (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۲۸)

رویکردهای غیراجباری و اجماعی برای مدیریت درگیری قومی دارای دو انتخاب کلی هستند؛ تجزیه یا دموکراسی. تجزیه که به تعبیر لیچ فارت آخرین راه حل است، کمتر مسالمت‌آمیز می‌باشد. تجزیه در جوامع به شدت متفرق و هنگامی که گروه‌های قومی به گونه‌ای یکنواخت در سرزمینی تمرکز یافته‌اند و یا آن‌گاه که دولت‌های جدید در برگیرنده اقلیت‌های مهم نیستند و یا موقعی که دولت فرسوده و قدیمی مایل به وقوع رخداد تجزیه می‌باشد، راه‌حلی تحقق‌پذیر است، شرایطی که به ندرت فراهم می‌آید. (سیسک، ۱۳۷۹: ۷۲)

۲. توزیع قدرت و مهندسی سیاسی

مهندسی سیاسی با نقد دموکراسی اکثریت راه‌حلی را در جهت تخفیف درگیری‌ها در جوامع متفرق مطرح می‌کند. مهندسی سیاسی بدین معنی است که قوانین بازی سیاسی به گونه‌ای طراحی شود که میانه‌روی را در مقولات تفرقه‌انگیز قومی نهادیه سازد، تمایلات ویرانگر را محدود نماید و بر نیروی گریز از مرکز حاصل از سیاست‌های قومی فائق آید. (سیسک، ۱۳۷۹: ۷۹)

مهندسی سیاسی ادعاهای بزرگ مطرح نمی‌نماید و هیچ وقت مدعی نمی‌شود که با مهندسی ماهرانه سیاسی می‌توان از وقوع درگیری‌های قومی و منازعات داخلی در کشورها جلوگیری کرد و ریشه‌های درگیری‌های قومی را از بین برد. اما این مسئله را روشن می‌سازد که می‌توان با تشکیل سازمان‌های کارآمد و پاسخگویی نظام سیاسی را افزایش داد و با این افزایش کارایی و پاسخگویی مسائل بحرانی جامعه را کاهش داد.

سؤال اصلی مهندسی سیاسی این است که وجود چه نوع نهادها و انجام چه اقداماتی در جوامع متفرق و ناهمگن برای گروه‌های درگیر ضروری است تا ساختار سیاسی آن جامعه بتواند مشوق حل و فصل اختلافات در درون نهادهای آن ساختار باشد؟ مهندسی سیاسی مجموع گسترده‌ای از دیدگاه‌ها و نظریاتی است که تلاش می‌کند در جوامع

متفرق و ناهمگن توصیه‌هایی را برای مدیریت ساختارهای اداری و سیاسی آن جامعه برای مدیریت بهتر و مؤثرتر منازعات قومی و داخلی داشته باشد. اصطلاح تقسیم قدرت برای اولین بار توسط لیچ فارت مطرح شد. تقسیم قدرت دو رویکرد متفاوت را شامل می‌شود؛ مدل دموکراسی انجمنی که بیشتر به نام لیچ فارت پیوند خورده و رویکرد همگرایی که به هوروویتز منسوب است.

۱.۲. رویکرد انجمنی

دموکراسی انجمنی بیش از هر چیز به همکاری نخبگان به عنوان مشخصه اصلی مدیریت موفق درگیری در جوامع ناهمگون بستگی دارد. انجمن‌گرایان اظهار می‌دارند که حتی اگر اختلافات عمیق بین گروه‌های اجتماعی وجود داشته باشد، برای آرام کردن درگیری، همکاری همگرایانه نخبگان شرط لازم و کافی است. در این رویکرد نخبگان یا رهبران گروه‌های درگیر مستقیماً بخش‌های مختلف اجتماعی را نمایندگی نموده و درصد تکمیل و بهبود پیوندهای سیاسی در مرکز هستند. این موضوعی است که نظریه‌پردازان مذکور در بسیاری از دموکراسی‌های انجمنی همچون بلژیک، هلند، سوئیس، مالزی و لبنان آن را تجربه موفق تلقی کرده‌اند. (سیسک، ۱۳۷۹: ۸۱)

انجمن‌گرایان مفهوم ملت‌سازی یا رویکردهای همگرا را با در نظر گرفتن اهمیت و انعطاف ناپذیری هویت قومی یک قضیه مشکوک تلقی می‌کنند و معتقدند که شکستن وفاداری‌های گروهی و قومی برای به وجود آوردن یک حس سرنوشت مشترک کاری بسیار دشوار و حتی غیر ممکن است. طبق نظر لیچ فارت، انجمن‌گرایی بر پایه چهار اصل استوار است:

۱. تشکیل دولت به وسیله یک «ائتلاف بزرگ»؛
۲. وتوی متقابل یا قاعده «اکثریت متقارن»؛
۳. سهمیه‌بندی به عنوان اساس نمایندگی؛
۴. وجود میزان بالایی از خود مختاری برای هر بخش فرهنگی جامعه برای اداره امور داخلی خود. (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۵۹)

علاوه بر این لیج فارت معتقد است که برای استقرار یک دموکراسی انجمنی و حفظ آن، رهبران گروه‌های فرهنگی رقیب باید از ویژگی‌های رفتاری چهارگانه زیر برخوردار باشند:

۱. توانایی درک خطرات ذاتی در یک سیستم از هم گسیخته

رهبران باید از تمایلات بی‌ثبات‌کننده سیستم که از شکاف‌های فرهنگ‌های فرعی ناشی می‌شود کاملاً آگاه باشند. این آگاهی به ویژه در مرحله بحرانی آغاز استقرار رویه‌های انجمنی ضرورت دارد. با این همه ثبات را نباید مسلم فرض کرد و این پیش‌شرط در مراحل حساس و بحرانی بعدی نیز از اهمیت برخوردار است.

۲. تعهد نسبت به حفظ سیستم

لیج فارت از لپسون نقل قول می‌آورد که میان دو گروهی که به دلیل ضدیت با هم جدایی کامل را به هر نوع رابطه ترجیح می‌دهد نهادهای دموکراتیک را نمی‌توان برقرار ساخت. البته در اینجا به وجود میزان بالای همبستگی نیازی نیست، اما رهبران باید نوعی تمایل برای تلاش در راه متوقف‌ساختن گرایش‌ها در هم شکننده سیستم از خود نشان دهند. بدون این تعهد حداقلی، نمی‌توان برای برقراری دموکراسی انجمنی تلاش کرد.

۳. توان پشت سر گذاشتن شکاف‌های خرده فرهنگی در سطح نخبگان

برای اینکه دو شرط نخست را به اقدام انجمنی مؤثر تبدیل کرد، دو شرط دیگر لازم است؛ رهبران باید بتوانند موانع درک متقابل را که از تفاوت‌های فرهنگی ناشی می‌شود پشت سر گذاشته و در راستای برطرف کردن این شکاف‌ها، تماس‌ها و ارتباط مؤثر با یکدیگر برقرار سازند. چنانچه بتوان بر شکاف‌ها و ضدیت‌های متقابل نه تنها در سطح توده‌ها بلکه در سطح نخبگان نیز فائق شد، تلاش برای دستیابی به دموکراسی انجمنی مثمر ثمر خواهد بود.

۴. توان ارائه راه‌حل‌های مناسب برای درخواست‌های خرده فرهنگ‌ها

رهبران باید بتوانند ترتیبات نهادی و قواعد بازی را برای از میان بردن اختلافات خود با هم فراهم آورند. این احتمال مهم‌ترین شرط از شرط‌های چهارگانه و مشکل‌ترین آن‌ها نیز هست. بسیاری از راه‌حل‌ها احتمالاً می‌تواند آثار جانبی نامساعد داشته باشد. برای نمونه، رایج‌ترین قاعده بازی در

دموکراسی انجمنی اصل سهمیه‌بندی است. این قاعده می‌تواند شکل وخیم توزیع منابع و مناصب را میان فرهنگ‌های جانبی حل کند، اما به‌دکارگیری افراد در خدمات عمومی بر اساس وابستگی آن‌ها به یک گروه فرهنگی جانبی خاص تا بر اساس استعداد فردی می‌تواند به زیان کارایی اداری تمام شود. خطر جدی‌تری نیز در رابطه با قاعده وتوی متقابل وجود دارد. این وتوی متقابل برای تشویق همه گروه‌های جانبی به مشارکت در ائتلاف بزرگ ضروری است، اما اگر با احتیاط و قید و بند به کار گرفته نشود، ممکن است همان رکود و بی‌ثباتی را به بار آورد که دموکراسی انجمنی در پی پرهیز از آن است. (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۵۹)

۲.۲. رویکرد همگرایی

در برابر مدل انجمنی، هورویتنز پنج نوع سازوکار را که هدفشان کاهش درگیری‌های قومی است، پیشنهاد می‌نماید:

۱. پراکندگی‌های غالباً سرزمینی قدرت که کانون‌های قدرت را با هدف برداشتن فشار از یک نقطه مرکزی منفرد، گسترش می‌دهد؛
۲. تمرکز زدایی قدرت و تخصیص پست‌ها بر مبنای زمینه‌های قومی به منظور ارتقا بخشیدن به رقابت درون قومی در سطح محلی؛
۳. انگیزه‌های همکاری بین قومی، مثل مقررات انتخاباتی که به طور مؤثری ائتلاف‌های انتخاباتی قبل از انتخابات را از طریق جلب آراء عمومی تقویت می‌کنند؛
۴. سیاست‌هایی که قشربندی‌های اجتماعی جایگزین را نظیر طبقه اجتماعی یا سرزمین با تأکید سیاسی بر خطوطی که شکاف‌های اجتماعی را قطع می‌نمایند مورد تشویق قرار می‌دهد؛
۵. کاهش اختلافات میان گروه‌ها از طریق مدیریت توزیع منابع. (سیسک، ۱۳۷۹: ۸۹)

۶. هوروویتز با نقد نقش نخبگان در دموکراسی انجمنی می‌نویسد: هیچ دلیلی برای پذیرش اینکه نخبگان از موقعیت رهبری خود برای کاهش درگیری و نه تشدید استفاده خواهند کرد وجود ندارد. (سیسک، ۱۳۷۹: ۹۰)

دلیل دیگری را که در نقد نظریه انجمن‌گرایی مطرح می‌سازد آن است که نهادهای انجمنی به جای اتکا بر عوامل مشوق میانه‌روی بر اهرم‌های فشار علیه سیاست‌های افراطی، مثل حق وتوی اقلیت متکی است. هوروویتز استدلال می‌نماید که سازمان‌های سیاسی باید همگرایی را در بین فرقه‌های مختلف تقویت و ترویج نمایند و به منظور حاکمیت دموکراتیک کارآمد در جوامع ناهمگون و متفرق باید میانه‌روها را تکریم و افراط‌گرایان را تحریم کرد. هدف، طراحی یک حرکت مرکزگرا در نظام سیاسی است که از طریق مهیا کردن انگیزه‌های انتخاباتی برای میانه‌روی رهبران سیاسی و ممانعت از پیشدستی افراط‌گرایان امکان‌پذیر می‌گردد. هوروویتز در مقایسه آرا و نظرات انجمن‌گرایان و همگرایان به پنج نکته مهم اشاره می‌کند:

۱. کلید هر نظام سیاسی دموکراتیک موفق در جوامع ناهمگون، فراهم‌آوردن انگیزه‌های قابل شهود برای سیاستمداران است تا به جلب حمایت مردمی در محیطی فراتر از نواحی قومی خود بپردازند.
۲. وقتی از نظر انتخاباتی به سیاستمداران میانه‌رو بها داده شود آن‌ها اعمال و گفتارشان را معتدل و ملایم می‌سازند.
۳. محرک‌ها و تشویق‌ها برای میانه‌روی بهتر از تنگناها (مثل حق وتوی اقلیت) موجب همکاری بین گروهی می‌شود.
۴. پیش از آنکه به نخبگان به عنوان موتور میانه‌روی متکی شویم باید به میانه‌روی در حوزه‌های انتخاباتی توجه کنیم.
۵. طراحی یک نظام انتخاباتی که میانه‌روی را بین مردم و نخبگان گسترش دهد بسیار مؤثرتر از امید بستن به تصمیم نخبگان به میانه‌روی است.

در جمع‌بندی کلی بین آرا و نظرات دو رویکرد دموکراسی انجمنی و دموکراسی همگرایی می‌توان گفت که تفاوت محوری این دو رویکرد در طبیعت و شکل ائتلاف‌های چندقومی است. در رویکرد انجمنی، ائتلاف‌ها پس از برگزاری انتخابات توسط نخبگانی

شکل می‌گیرد که تشخیص می‌دهند تصمیم‌گیری انحصاری، جامعه را غیر قابل اداره می‌و یا به دلیل ترتیبات پیش شده در قانون اساسی که مبتنی بر همان استدلال است، خود را مجبور به انجام چنین کاری می‌بینند. در یک نظام تقسیم قدرت همگرا، ائتلاف‌ها قبل از انتخابات شکل می‌گیرند و این ائتلاف‌ها یا در قالب ائتلاف احزاب در چارچوب معاهدات پیش از انتخابات یا توسط یک حزب با فهرست گسترده‌ای از کاندیداهای اقوام مختلف صورت می‌گیرد.

۳. افغانستان و مسئله توزیع قدرت

کشور افغانستان را با توجه به بافت جمعیتی و قومی آن می‌توان به عنوان یک جامعه ناهمگون در نظر گرفت؛ اقوام گوناگونی در افغانستان ساکن هستند. برخی از محققان، افغانستان را موزه‌ای از نژادها و ملل گوناگون می‌دانند. در این موزه بزرگ ساکنان اولیه در کنار تازه‌واردان سکونت دارند. سکنه فعلی بازماندگان دو نژاد عمده هستند:

۱. نژاد سفید شامل پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، نورستانی‌ها و
۲. نژاد زرد شامل ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها، مغول‌ها و

اقوام بزرگ‌تر افغانستان عبارت‌اند از: پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک. در اینجا ضروری است برای اینکه درک درستی از شرایط افغانستان داشته باشیم مرور مختصری بر مهم‌ترین تحولات معاصر افغانستان بیندازیم. به همین منظور پنج مقطع مهم تاریخی را به صورت مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. کودتای کمونیست‌ها و تهاجم شوروی به افغانستان

۲. مذاکرات صلح ژنو و خروج نیروهای شوروی

۳. آغاز درگیری‌های داخلی تا موافقتنامه اسلام‌آباد

۴. شکست توافق اسلام‌آباد و ظهور طالبان

۵. سقوط طالبان و آغاز روند بن.

کودتای کمونیستی مورد حمایت شوروی در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ به رهبری نورمحمد ترکی سرآغاز تاریخ فاجعه در افغانستان است. کودتای خونین کمونیست‌ها که با کشتار محمد داوودخان رئیس‌جمهور وقت افغانستان و اعضای خانواده او و برادرش آغاز شد

به زودی کشتارهای وسیعی را در تمام نقاط کشور صورت داد و هر مقاومتی را به شکل وحشیانه‌ای سرکوب کرده در مدت بسیار کوتاهی ده‌ها هزار نفر را به قتل رساند. (گروه پژوهش سینا، ۱۳۸۱: ۲۴۸)

کشتارهای گسترده کمونیستها و تغییر و تحولات دورنی حکومت کمونیستی مانند جانشینی حفیظ‌الله امین به جای ترکی نتوانست قیام عمومی مردم افغانستان علیه کمونیستها را آرام سازد. اتحاد شوروی که اهداف بزرگی را در ورای تحکیم رژیم کمونیستی در کابل برای خود ترسیم کرده بود چاره‌ای جز تهاجم مستقیم نظامی به افغانستان و اشغال این کشور نداشت، لذا در دسامبر ۱۹۷۹ نیروهای شوروی اشغال افغانستان را آغاز کردند و در ۲۷ دسامبر با حمله به کاخ ریاست‌جمهوری و کشتن حفیظ‌الله امین، بیرک کارمل را به قدرت رساندند.

تهاجم نظامی شوروی به افغانستان نه تنها موجب سرکوب جهاد مردم افغانستان نشد، بلکه قیام را به مراتب وسیع‌تر و گسترده‌تر ساخت، موجب حضور نیروهای داوطلب مسلمان از سراسر جهان در کنار مردم افغانستان و جهاد علیه شوروی گردید. بدون شک حضور نظامی شوروی در افغانستان که توازن استراتژیک منطقه را برهم زده بود نمی‌توانست آمریکا را بی‌تفاوت نگه دارد و بدین ترتیب بود که آمریکا به شکل وسیع و گسترده‌ای به طور مستقیم و غیرمستقیم (از طریق پاکستان) به حمایت از مجاهدین پرداخت و بحران از جنگ داخلی به یک بحران بزرگ بین‌المللی تبدیل شد.

با گسترش دامنه بحران افغانستان سازمان ملل متحد به عنوان مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی وارد موضوع شد. سازمان ملل مذاکرات صلح ژنو را جهت حل و فصل بحران افغانستان طراحی نمود. اولین دور مذاکرات صلح ژنو در ۱۶ ژوئن ۱۹۸۲ درباره مسائل افغانستان تحت نظر نماینده مخصوص دبیرکل آغاز شد و پس از ۶ سال و ۱۰ دور مذاکره در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ موافقتنامه‌های صلح ژنو بین نمایندگان حکومت کابل، پاکستان، اتحاد شوروی و آمریکا به امضا رسید که نتیجه آن خروج نیروهای شوروی از افغانستان بود.

در ابتدا خروج نیروهای شوروی همراه بود با تقویت حکومت دکتر نجیب‌الله که جانشین بیرک کارمل شده بود تا با انجام اصلاحاتی بتواند بر ناآرامی‌های افغانستان غلبه

یابد، اما سرعت تحولات مربوط به فروپاشی شوروی بسیار سریع‌تر از آن بود که فرصتی را برای مدیریت بحران افغانستان و نجات حکومت نجیب‌الله باقی گذارد. فروپاشی شوروی در فاصله کوتاهی پس از موافقت‌نامه‌های صلح و خروج نیروهای شوروی از افغانستان باعث شد تا از اساس موضوع افغانستان اهمیت منطقه‌ای و جهانی خود را از دست بدهد و به یک مسئله حاشیه‌ای تبدیل شود. (گروه پژوهش سینا: ۱۳۸۱، ۱۸۷)

با سقوط حکومت نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲، مجاهدین وارد کابل شدند و قدرت را به دست گرفتند. ورود مجاهدین به کابل مساوی بود با بروز درگیری و نهایتاً جنگ داخلی. ماهیت جنگ در این مقطع زمانی جنگ برای قدرت و چگونگی تقسیم قدرت بود و متأسفانه تمامی گروه‌ها بدون توجه به واقعیت‌های قومی افغانستان تلاش داشتند تا به شیوه تسلط اقتدارگرایانه بر تمام افغانستان حاکم شوند که این موضع غیر ممکن بوده و با واقعیت‌های اجتماعی افغانستان موافق نبود.

به منظور پایان دادن به جنگ داخلی افغانستان، مذاکرات صلح اسلام به ابتکار نواز شریف نخست‌وزیر وقت پاکستان، بین ربانی و حکمتیار و با حضور دیگر رهبران گرایش‌های مختلف قومی برگزار شد که در نتیجه آن موافقت‌نامه اسلام‌آباد در ۷ مارس ۱۹۹۳ به امضای رهبران شرکت‌کننده در مذاکرات رسید.

موافقت‌نامه اسلام‌آباد از دو بخش تشکیل یافته بود؛ بخش اول این موافقت‌نامه شامل مباحث کلی مربوط به چگونگی برقراری آتش‌بس و استقرار صلح و آرامش در کشور می‌شد و بخش دوم موافقت‌نامه اختصاص به چگونگی تقسیم قدرت بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر (ربانی و حکمتیار) و حدود مسئولیت‌ها و اختیارات هر یک داشت؛ اما موافقت‌نامه اسلام‌آباد نیز به علت اختلافات ربانی و حکمتیار با شکست مواجه شد و کشور بار دیگر درگیر جنگ‌های داخلی شد.

شکست موافقت‌نامه صلح اسلام‌آباد موجب قدرت‌گرفتن جریان جدیدی به نام طالبان شد که مدت کوتاهی قبل با شعار برقراری صلح و امنیت در کشور علیه تمامی جریانات جهادی و قومی شکل گرفته بود. این جریان جدید که تحت رهبری فردی به نام ملا عمر شکل گرفت ابتدا گروه کوچکی از طلاب افغانی علوم دینی حوزه‌های علمیه بودند که با دعوت به اسلام و صلح خواستار پایان تمامی عملیات جنگی در کشور شدند و به مرور با

پشتیبانی‌های ویژه‌ای که از طرف سازمان اطلاعات ارتش پاکستان دریافت کردند و حمایت جریانات مذهبی پاکستان، به جریان مسلطی در افغانستان تبدیل شدند. (عصمت‌اللهی و دیگران، ۱۳۷۸: ۶۸)

حادثه ۱۱ سپتامبر که موجب شکل‌گیری تحولات بسیار عظیمی در صحنه روابط بین‌الملل گردید در افغانستان نیز موجب پایان عمر حکومت طالبان و آغاز روند جدیدی در این کشور به نام روند بن‌گردید. روند بن یک چارچوب حقوقی به نام موافقتنامه بن دارد که این موافقتنامه در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ به امضای نمایندگان چهار گرایش عمده (نیروهای اتحاد شمال، جریان قبرس، گروه روم و گروه پیشاور) مخالف طالبان رسید و مورد حمایت جامعه جهانی قرار گرفت.

در دوره پس از روند بن و تشکیل دولت موقت در افغانستان روند دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی در افغانستان شتاب گرفت. در این میان اگر چه فضا برای دیگر اقوام غیر پشتون به نحوی بازتر شد و انحصار قدرت به صورت گذشته دیگر وجود ندارد، اما این نظام و سیستم چندان عادلانه نیست و ثبات سیاسی نسبی ناشی از آن نیز متزلزل است.

قبل از آنکه به بحث تقسیم قدرت در افغانستان پرداخته شود، ذکر یک نکته ضروری است؛ آنچه درباره عدم کارایی و مخاطرات دموکراسی اکثریتی برای جوامع ناهمگون در بخش پیشین گفته شد در مورد افغانستان نیز صدق می‌کند و بیم دیکتاتوری اکثریت در قالب دموکراسی می‌رود. به عنوان نمونه می‌توان گفت در انتخابات‌هایی که تا کنون در افغانستان برگزار شده است (ریاست جمهوری و پارلمان)، مبنای رأی دادن مردم به طور قاطع می‌توان گفت که قومیت است. همه به نامزدهایی رأی می‌دهند که متعلق به قومشان باشد و به نامزدهای دیگر اقوام رأی نمی‌دهند. نتیجه آن می‌شود که نامزدهای مربوط به اقلیت‌ها شانس کمتری برای احراز پست‌ها و کرسی‌ها دارند. بنابراین به نظر می‌رسد دموکراسی اکثریتی برای جامعه افغانستان مناسب نیست.

همان‌گونه که در بخش پیش توضیح داده شد تقسیم قدرت در قالب دو رویکرد معمولاً بیان می‌شود؛ دموکراسی انجمنی و دموکراسی همگرایی. در ذیل به بررسی هر کدام از

این رویکردها برای جامعه افغانستان می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که کدام رویکرد برای کشور افغانستان مناسب‌تر است.

۳. ۱. بررسی قالب‌های توزیع قدرت در افغانستان

۳. ۱. ۱. رویکرد انجمنی

با توجه به مطالبی که درباره دموکراسی انجمنی در بخش قبل مطرح شد و شرایط و لوازم پایایی این مدل از دموکراسی به نظر می‌رسد این مدل از تقسیم قدرت در افغانستان کارایی نخواهد داشت.

مهم‌ترین موضوع در دموکراسی انجمنی که از سوی متفکران انجمن‌گرا طرح شده است «توافق نخبگان» است. آنان تکیه زیادی بر نقش نخبگان دارند و نقش آنان را در ثبات سیاسی و کاهش درگیری‌های قومی بیش از اندازه تصور می‌کنند. در واقع آن چیزی که در نظریه انجمن‌گرایان مورد غفلت قرار گرفته است نقش منفی نخبگان است. نمونه‌های زیادی وجود دارد که نخبگان خود آغازگر اختلافات و درگیری‌ها بوده‌اند. به عبارت دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد که نخبگان از موقعیت رهبری خود برای کاهش درگیری و نه تشدید آن استفاده خواهند کرد.

با مروری بر تاریخ افغانستان در دهه‌های اخیر مخصوصاً سال‌های جنگ داخلی این نکته مشهود است که نخبگان قومی نتوانسته‌اند رویکرد همگرایانه و همکاری آمیز با هم داشته باشند. در بسیاری از موارد آنان خود آغازگر درگیری‌ها بوده‌اند. در جنگ‌های داخلی در کشور پس از سقوط دولت نجیب‌الله در سال ۱۳۷۱، عمدتاً نخبگان عامل اصلی و شروع‌کننده‌ی درگیری‌ها بوده‌اند و با بسیج قومی و نژادی منازعات قومی را شدت بخشیدند. انحصارطلبی و تمامیت‌طلبی نخبگان قومی در افغانستان مانع از توافق آن‌ها و تقسیم قدرت عادلانه در دوران پس از دولت نجیب‌الله بود.

نکته دیگر اینکه موافقتنامه صلح اسلام‌آباد را می‌توان به عنوان یک نمونه ناقصی از انجمن‌گرایی و تقسیم قدرت در افغانستان در نظر گرفت. این موافقت‌نامه تلاش داشت از طریق تقسیم قدرت بین نخبگان به شیوه جدید بحران قومی افغانستان را مدیریت نماید.

فرض اساسی در موافقت‌نامه اسلام‌آباد آن بود که چنانچه نخبگان قومی در تقسیم قدرت به توافق برسند آن‌ها خواهند توانست شرایط افغانستان را به حالت عادی بازگردانند، درحالی‌که اشکال عمده طرح در همین نکته است که در نقد دموکراسی انجمنی نقش نخبگان تشریح شد و گفته شد که هیچ دلیلی برای پذیرش این تفکر که نخبگان از موقعیت رهبری خود برای کاهش درگیری و نه تشدید آن استفاده خواهند کرد، وجود ندارد.

درگیری ربانی و حکمتیار پس از موافقت‌نامه اسلام‌آباد و اضافه شدن دیگر رهبران گروه‌های قومی به این درگیری به رغم آنکه تمامی مسایل مربوط به تقسیم قدرت در موافقت‌نامه روشن شده بود و قدرت‌های منطقه‌ای حمایت خود را از آن اعلام کرده بودند و خود رهبران در خانه خدا برای اجرای موافقت‌نامه قسم یاد کرده بودند مؤید این نکته است که مدیریت بحران قومی با تکیه بر نقش کلیدی نخبگان (رهبران) امکان‌پذیر نیست.

۳.۱.۲. رویکرد همگرایی

بهترین ویژگی دموکراسی همگرایی توجه به عامل تشویق میانه‌روی در جامعه است. این رویکرد پیش از آنکه به نخبگان توجه کند به روندها می‌اندیشد و تلاش می‌نماید روندهای میانه‌روی و پرهیز از افراط‌گرایی را در جامعه تشویق کند و از جمله مهم‌ترین روندها در جامعه بحث انتخابات است که این رویکرد توجه ویژه‌ای به روندهای انتخاباتی می‌نماید. در این رویکرد بر عکس رویکرد انجمنی دغدغه اصلی آن نیست که چگونه رهبران را به میانه‌روی تشویق کنند بلکه دغدغه اصلی آن است که چگونه میانه‌روان را به رهبری جامعه برساند. در دموکراسی همگرایی سه نهاد و رویه نقش اساسی را در جامعه و روند ملت‌سازی ایفا می‌نماید:

۳.۱.۲.۱. فدرالیسم

فدرالیسم در رویکرد همگرایی مفهوم خاص خود را دارد و بیش از آنکه به تقسیم سرزمینی قدرت بپردازد به تفویض گسترده قدرت بین جوامع قومی توجه می‌نماید و تفویض قدرت را با نظام انتخاباتی کشور همسو می‌سازد، زیرا معتقد است که تلفیق نظام

انتخاباتی با تفویض قدرت باعث گسترش احزاب و شکل‌گیری ائتلاف‌هایی می‌شود که هدف آن احزاب و ائتلاف همگرایی بیشتر اقوام مختلف را پیامد دارد. تفویض قدرت باعث می‌شود که در سطوح پایین جامعه آموزش‌های لازم به افراد داده شود و رهبران سیاسی در مرکز به مسائل مهم‌تر و اساسی‌تر کشور فکر کنند و بالاخره آنکه تفویض اختیار باعث می‌شود که بخش عمده از شکاف‌های بین قومی به شکاف‌های درون قومی تبدیل شود که پر کردن شکاف‌های درون قومی از طریق مدیریت و برنامه ریزی اجتماعی ساده‌تر از پر کردن شکاف‌های بین قومی است.

۳.۱.۲.۲. جلب آراء- نظام رأی‌گیری

در این رویکرد نظام رأی‌گیری نقش بسیار مهمی در همگرایی اجتماعی و روند ملت‌سازی ایفا می‌نماید و باید این نظام به شکلی طراحی شود که حمایت گروه‌های مختلف قومی را به دنبال داشته باشد و بتواند موجب افزایش روابط بین قومی و تشکیل ائتلاف‌های چند قومی گردد. در این نظام رأی‌گیری شیوه معرفی کاندیدها باید به شکلی باشد که موفقیت هر کاندید در گرو جلب آرای بیشتری از مجموع کل آرا (اقوام مختلف) باشد، زیرا در چنین شرایطی کاندیدها مجبور می‌شوند برای جلب آرای دیگر اقوام روش‌های میانه‌روانه در پیش گیرند.

۳.۱.۲.۳. نظام ریاست جمهوری

در این رویکرد توجه ویژه‌ای به انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور بر اساس یک برنامه فرا اکثریتی می‌شود. در این رویکرد رژیم ریاستی بر رژیم پارلمانی (پادشاهی یا جمهوری) ترجیح داده می‌شود، زیرا معتقد است که چنانچه رئیس‌جمهوری توسط یک سیستم انتخاباتی که به حمایت گسترده مردمی نیازمند است برگزیده شود یک هیئت اجرایی که از وسیع‌ترین پشتوانه ملی ممکن برخوردار است می‌تواند انتخاب گردد. یک رئیس‌جمهور میانه‌رو، سیاستمدار و قوی که مجبور به استفاده از انگیزش احساسات انتخاباتی است می‌تواند یک نقش متحدکننده و ملت‌سازی را ایفا کند درحالی‌که در

رویکرد پارلمانی امکان پیشبرد برنامه‌های قاطع مربوط به گذر از بحران‌های داخلی میسر نخواهد شد.

در این رویکرد همچنین نظام جمهوری بر نظام پادشاهی ترجیح داده می‌شود، زیرا معتقد است که هدف انتخابات در رویکرد دموکراسی همگرایی بر آن است که به مدیریت بحران در جامعه پرداخته شود و این مدیریت نیازمند اتخاذ روش‌های نوین و گوناگونی برای مدیریت جامعه خواهد بود. مدیران در چنین جوامعی باید مقتدر باشند و اقتدار آن‌ها باید متکی بر آرای مردم باشد. در نظام پادشاهی قدرت جایگزین اقتدار می‌شود و اگر بخواهیم بحران‌های مختلف جامعه را با قدرت حل‌وفصل و مدیریت نماییم نتیجه آن احیای روش‌های غیردموکراتیک خواهد بود و این چیزی است که با هدف ابتدایی ما مغایر بوده و در عمل نیز ناکارآمدی آن به اثبات رسیده است.

این رویکرد معتقد است که حتی اگر نظام پادشاهی را با نظام پارلمانی ادغام کنیم و پادشاه نقش تشریفاتی داشته و قدرت در اختیار پارلمان و از طریق پارلمان به هیأت اجرایی (دولت) منتقل گردد باز هم جامعه بحرانی مشکلات خود را به درون پارلمان منتقل خواهد کرد و پارلمان درگیر بحران قومی خواهد شد و در نتیجه مجدداً هیأت اجرایی فلج خواهد شد، لذا پیشنهاد قاطع این رویکرد آن است که اساس قدرت در این جامعه باید در اختیار رئیس جمهور که مستقیماً توسط اکثریت مردم انتخاب می‌شود قرار بگیرد. البته همان گونه که گفته شد سه بحث ریاست جمهوری، نظام انتخاباتی و فدرالیسم (توزیع قدرت) سه رکن اساسی و تشکیل دهنده این رویکرد می‌باشد و هر سه رکن باید در یک مجموعه و در ارتباط با هم قرار داشته باشند.

نتیجه‌گیری

برای مدیریت بحران قومی در افغانستان یا باید به شیوه اقتدارگرایانه عمل کرد یا از شیوه دموکراتیک و از نظریه‌های مهندسی سیاسی مدیریت بحران بهره گرفت. مجموعه شرایط اجتماعی و سیاسی داخلی افغانستان و شرایط بین‌المللی عملاً امکان کنترل بحران قومی از طریق تسلط اقتدارگرایانه را منتفی می‌سازد. تجربه طالبان نمونه کاملاً مشخصی برای شکست شیوه اقتدارگرایانه برای کنترل بحران افغانستان است. درباره دموکراسی

اکثریتی و ناکارآمدی و مخاطرات آن برای افغانستان نیز سخن گفته شد. در رابطه با دموکراسی انجمنی نیز بیان شد که این رویکرد به علت توجه و تکیه بیش از اندازه به نخبگان، مناسب جامعه افغانستان نیست و اینکه از این رویکرد در موافقت‌نامه اسلام آباد بهره گرفته شد که عملاً به شکست انجامید. بدون جزم اندیشی درباره دموکراسی همگرایی به نظر می‌رسد با توجه به ویژگی‌های خاص این رویکرد و ساز و کارهای ویژه‌ای که برای ثبات و حل منازعات قومی ارائه می‌دهد، این رویکرد می‌تواند افغانستان را در جهت ثبات سیاسی و نهادینه سازی دموکراسی سوق دهد و کمک نماید.

منابع و مأخذ:

- احمدی، حمید (۱۳۸۵)، دموکراسی انجمنی و ثبات سیاسی در جوامع ناهمگون (بررسی تجربه لبنان)، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- آشوری، داریوش (۱۳۵۸)، فرهنگ سیاسی، ج ۱۰، تهران: انتشارات مروارید.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ دوره جمهوری اسلامی، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، ج ۲، تهران: نشر نی.
- بیتنام، دیوید و بویل کوبین (۱۳۷۶)، دموکراسی چیست؟، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران: نشر ققنوس.

- تیموئی. دی، سبک (۱۳۷۹)، تقسیم قدرت و میانجیگری بین‌المللی در منازعات قومی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۶)، ظرفیت سنجی مفاهیم سیاسی مدرن، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳۸.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۸۸)، افغانستان، تهران: وزارت امور خارجه.
- دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۷۱)، شناسنامه افغانستان، قم: ناشر مؤلف.
- گروه پژوهش سینا (۱۳۸۱)، افغانستان در سه دهه اخیر، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین.
- عصمت‌اللهی، محمد هاشم و دیگران (۱۳۷۸)، جریان پرشتاب طالبان، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، مدارا و مدیریت، تهران: صراط.
- فیاض، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، تاریخ معاصر افغانستان از احمدشاه درانی تا سقوط کمونیست‌ها، مشهد: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- رسولی، یاسین (۱۳۸۵)، پاسخ سنت به سکولاریسم، تهران: عرفان.
- مارزدن، پیتر (۱۳۷۹)، طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان)، تهران: چاپ وزارت امور خارجه.
- غبار، میر غلام محمد (۱۳۷۸)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: جمهوری.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۹)، نقدی بر قرائت رسمی از دین، تهران: طرح نو.

- ملکبان، مصطفی (۱۳۸۲)، روش‌شناسی در علوم سیاسی، قسمت دوم، مجله علوم سیاسی، ش ۲۲.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹)، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر روشنگران.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی